

ری را (۱۳۹۶-۹۷)

ری را

رویا

در سر می‌دواند

رویای رستن

از میان غوغا

می‌خواند آوازی

زیبا

چون در قلبش رازی

پیداست

میخواند او را

هر دم

آواز رستن

گاهی می‌کشد آهی

سرگردان بی‌جان

در رویای خویش

بی‌تاب از فردا

هر دم تنها

اما آرام

از روزگاران

ری را راهش را می‌یابد وقتش رسیده تا رسد

جانکاه گرچه راهی، باید باشد تا رسیدن  
باید سلاح صیاد را آغشته کرد به فهمیدن  
تاب ماندن شور رفتن جبر ماندن وقت رفتن  
آواز زیبایی ری را باید رسد تا رسیدن  
فواره در اوجش، طعم سقوط را می چشد  
هر بار از شوق مسیرش با پروازی نو می جوشد  
در نفس سازی او آواز باران خوابیده  
صدای فواره مثل فریاد ری را پیچیده  
اینک بی ترس از فرداها امروزش را می پیماید  
شاید مقصد دور است اما او لحظه‌ها را می سازد

تکرار

می شود اما

دیروز

نشود تکرار